

حانیه موحدین

دبیر گروه راهبرد

دهخدا تحول را از جایی به جایی دیگر شدن معنا کرده و در برخی کتب اندیشه سیاسی تحول به‌معنای فرآیند ذوب شدن باورها و رفتارهای سنتی و تثبیت ارزش‌های نوین و استقرار نظام‌های جدید و منطبق کردن سازمان‌ها با آخرین پدیده‌های روز است. البته باید در نظر داشت طی فرآیند ذوب‌شدن و جابه‌جایی اندیشه‌های نو به جای اندیشه‌های سنتنی به‌گونه‌ای نباشد که به استحاله تعبیر شود و اینجاست که مهم‌ترین تفاوت و نقطه‌افتراق تحول و استحلال یعنی حرکت به رو به جلو و جابه‌جایی به سمت پیشرفت رخ می‌نماید. برای بررسی ابعاد مختلف تحول و الزامات تحول ساختاری و اولویت‌های تحول در نظام جمهوری اسلامی ایران، با میرسامان پیشوایی، عضوهیات‌علمی دانشگاه علم‌وصنعت ایران به‌گفت‌و‌گو نشستیم. پیشوایی از اساتید جوان دانشگاه محسوب می‌شود که سابقه چند سال کسب رتبه پژوهشگری برتر در سطح جهان و کشور را در کارنامه خود ثبت کرده است. او برای دستیابی به تحول ساختاری به چهار رکن تئوری‌سازی، کادرسازی، نهادسازی و شبکه‌سازی تاکید دارد و معتقد است اگر پشتوانه‌های نظری تحول در اتاق‌های در بسته تولید شود منجر به پیامدهای مناسبی در حوزه عمل نخواهد شد. این عضو هیات‌علمی دانشگاه علم‌وصنعت معتقد است **بحث حکمرانی به‌عنوان بحث تخصصی و مسائل آن به‌عنوان موضوعات کاملا تخصصی باید مطرح شود و تبدیل به منازعه سیاسی در کشور نشود. پیشوایی تعلیم و تربیت را پیشران همه حوزه‌های داند و از این رو بر ضرورت تحول دراین حوزه تاکید بیشتری دارد.**

|||

آیا بحث تحول ضرورت اقتصادی روز است یا بحثی است که همواره باید جاری و ساری باشد؟

ما برای رسیدن به چشم‌انداز تمدن نوین اسلامی چند مرحله داشتیم؛ اول انقلاب اسلامی بود که در سال ۵۷ به‌نتیجه رسید و بعد نظام اسلامی است که تا حد زیادی با تدبیری که حضرت امام راحل داشتند با مشارکت مردمی به‌نتیجه رسید، استقرار یافت و ارکان اصلی آن شکل گرفت. به‌عبارتی دیگر با نقش‌آفرینی شخصیت‌هایی چون شهید بهشتی، شهید مطهری و امثالهم که در آن زمان نقشی جدی داشتند، ارکان نظام مستقر و در قالب قانون اساسی قانونی شد و نظام اسلامی را هم شکل دادیم. مرحله بعدی دولت‌سازی است که شاید بتوان گفت سال‌های زیادی از بعد جنگ درگیر این موضوع بودیم؛ در مقطع دفاع مقدس به‌دلیل اشتغال شدیدی که نیروهای فکری و عملی کشور به‌موضوع جنگ تحمیلی داشتند،فرصت زیادی برای پرداختن به‌دولت‌سازی نبود، اما در دوران پساجنگ به‌این‌موضوع پرداختیم تا امروز درگیر آن هستیم. در بسیاری از موارد این را تا حد مطلوبی جلو بردیم، اما همچنان در عرصه و مرحله دولت‌سازی نیازمند تولید فکر و اندیشه‌ایم که بتوانیم دولت‌تاز انقلاب اسلامی را به‌وجود آوریم. مرحله دیگر مساله‌سازی است که بهتر است بگوییم شروع جدی آن با بیابانه گام دوم انقلاب اسلامی شکل گرفت. همان‌طور که مستحضرید در این بیابانه به شکل گسترده‌ای رهبری انقلاب از مردم و جوانان برای نقش‌آفرینی در پیشبرد امور دعوت کردند تا آنجا که این تاکید جدی دال مرکزی بیابنه گام دوم است که روی نقش‌آفرینی استثناناپذیر و گسترده مردم در امور مختلف در ارتباط با انقلاب اسلامی تاکید می‌شود. در گام آخر هم که نیل به تمدن نوین اسلامی است. نتیجه اینکه موضوع تحول که مورد بحث است از سال‌ها پیش عملا در دستورالعمل و دستور کار انقلاب اسلامی بوده است، یعنی هر مرحله‌ای را که می‌خواهیم طی کنیم نیازمند تحول هستیم.

تحولی که به نظر شما از الزامات طی هر مرحله است، صرفا تحول ساختاری است؟

خیر، نیازمند تحولات ساختاری و رفتاری و درنتیجه تحولات پیامدی هستیم که البته شاید بتوان گفت، پیشه‌های ترین‌و اصلی‌ترین لایه‌همان تحولات ساختاری است. طبیعتا ساختارها مولد رفتارها هستند و رفتارها هم منجر به پیامدها می‌شوند. هرچند معمولا پیامدها را می‌بینیم، ولی نقطه تولید لایه ساختار است که همواره نیازمند یک طراحی بدیع و نوین برای گذر از یک مرحله به مرحله بعدی هستیم.

مهم‌ترین نقطه یا نقاط افتراق تحول در نگاه انقلاب اسلامی با دیگر تفکرات و خط تحول در نگاه شرق و غرب چیست؟
این آیه معروف در قرآن «إِنَّ اللَّهَ لَإَفْئِرُّ مَا يَفْعُمُ حَتَّىٰ يُغْرِبَ مَا بَأْتُمُشْمُهُ» و احتمالا اکثر مخاطبان شما بسیار شنیده‌اند. مفهوم این آیه این است که سرنوشت هیچ قومی را خداوند تغییر نمی‌دهد، الا اینکه خود قوم بخواهد تغییر ایجاد کند. از این آیه شاید برداشت شود که تحول اگر بخواهد درست انجام شود نیازمند محرک درونی است، یعنی درونی بودن تحول، جوششی بودن آن از درون است که نهایتا منجر می‌شود بیرون هم همراهی کند. این امر یکی از نقاط جدی تفاوت تفکر انقلاب اسلامی در پرداختن به تحول نسبت به تفکرات رقیب است. جریان‌هایی در کشور داریم که می‌گویند باید تحول را از بیرون شروع کنیم، مثلا از غرب بیایند به ما بگویند چطور رفتار کنیم که امور درست شود یا با نیروهای قوی خارج از انقلاب اسلامی به توافق برسیم که پیشرفت کنیم؛ در این تفکر محرک و نقطه شروع تحول را بیرونی می‌دانند. به زعم من تفاوت اصلی که نگاه انقلاب اسلامی در پرداختن به تحول دارد، آن است که بر درونی بودن تحول تاکید می‌کند، هر چقدر وقتی این حرکت از درون شروع شد طبیعتا به بیرون نیز سرایت می‌کند و آن را هم تحت‌تاثیر قرار می‌دهد.

آیا صرف هر تحولی به نتیجه مطلوب منتج می‌شود و از آفات مصون می‌ماند؟ در مسیر تحول برای جلوگیری از بروز آفات به چه نکاتی باید توجه داشت؟
اتفاقا در این مسیر توجه و پیشگیری از آفات از اهمیت بالایی برخوردار است. هر تحولی منجر به حرکت می‌شود و تغییر را به‌وجود می‌آورد. حرکت قبل از پشتوانه فکری از آفت‌های تحول است، یعنی اگر قبل از اینکه حرکت را شروع کنیم در مرحله ایجاد آگاهی و ضرورت تحول کار فکری و اندیشه‌ای مناسبی نکرده باشیم و زود وارد عمل شویم، ممکن است این تحول پیامد نامناسبی به‌دنبال داشته باشد. به‌عبارتی به نیت تحول به سمت پیشرفت و مرحله‌ای بالاتر شروع کرده‌ایم و عملا پیامد برعکس می‌شود. اینجا ضرورتی ایجاد می‌کند که باید حتما به فکر تمهید پشتوانه‌های فکری و اندیشه‌ای برای ایجاد تحول باشیم. آفت بعدی این است که پشتوانه‌های فکری در اتاق‌های در بسته تولید شود، یعنی افرادی که می‌خواهند به موضوع پشتوانه‌های نظری تحول بپردازند، چنین نگاهی داشته باشند که در اتاق‌های در بسته دور هم بنشینند، فکر را تولید و برای اجرا تزریق کنند. معمولا این

راهبرد

میرسامان پیشوایی، عضو هیات‌علمی دانشگاه علم‌وصنعت در گفت‌و‌گو با «فرهیختگان»:

پشتوانه نظری تحول نباید در اتاق‌های در بسته تولید شود



هم‌پایین است، یعنی لزوما به دیدگاه سیاسی وابستگی ندارند، لذا مباحثی که در حوزه سیاستگذاری یا حکمرانی داریم با حتی ساختارهای حکمرانی را باید تبدیل به بحث تخصصی کنیم و به‌جای یک منازعه سیاسی، بخواهیم افرادی که در این حوزه صاحب تخصصند به بحث بنشینند و حتی گروه‌های سیاسی ما را خذدهی و هدایت کنند. شاید از این طریق به نقطه مطلوب‌تری از آنچه الان وجود دارد، برسیم.

منظور از صاحبان تخصص چه کسانی هستند؟

قاعدتا افرادی که در این حوزه وقت گذاشته‌اند، استخوان خرد و کار علمی-پژوهشی کرده‌اند. اگر آنان به این حوزه بیایند موضوع تبدیل به یک مساله تخصصی می‌شود و حل خواهد شد.

اساتید دانشگاه یا پژوهشگران حوزه علوم انسانی و... صرفا متخصص بحث دولت‌سازی محسوب می‌شوند یا متخصصان حوزه اجرا هستند؟

موضوع حکمرانی یک‌موضوع چند تخصصی است، یعنی چنین نیست که فقط علوم انسانی در آن نقش داشته باشد، همه علوم در آن دخیلند. مثلا محشی که در دنیا نیز مطرح است حکمرانی هوشمند است. رشته‌های فنی اتفاقا در حکمرانی هوشمند نقش دارند، پس چند تخصصی است؛ اعم از استادان دانشگاه، پژوهشگرانی که در پژوهشکده‌ها هستند، اساتید حوزه علمیه، مدرسان این حوزه و حتی افرادی که به قول شما سال‌ها ایستاد، به‌عنوان مدیر اجرایی تجربه اجرا را کسب کرده‌اند. وقتی موضوع به‌جای منازعه سیاسی به مساله تبدیل می‌شود، راحت‌تر می‌توان به آن در گفتمان تخصصی پرداخت، به‌عنوان مثال بیماری را به‌علت ضایعه‌ای که دارد به بیمارستان می‌برد تا درمان شود، حال اینکه پزشک متخصص چه جناح سیاسی‌ای دارد شاید چندان ربطی به نوع و روش درمانی که انتخاب می‌شود، نداشته باشد، لذا در مسائلی که در کشور وجود دارد، حداقل بخش قابل‌توجهی نمی‌گوییم همه چون

برخی مسائل ممکن است بسته به دیدگاه سیاسی متفاوت باشد- می‌تواند تبدیل به یک مساله کاملا تخصصی شود، مثلا نتوانستیم موضوعی مانند آلودگی هوا را در حکمرانی خود حل کنیم، حالا در مواجهه با این معضل که تا آنجا پیش می‌رود که نظام حاکمیتی کشور مرابه تعطیلی می‌کشاند، چه فرقی می‌کند من به کدام گرایش سیاسی نزدیک باشم. این موضوع باید تخصصی و به‌دور از سیاست‌زدگی مورد بحث قرار گیرد و برای آن راه‌حل ارائه نشود یا فرض کنید درخصوص ساختار بانکی- که از هرکسی در هرناحی سوال کنید، تا یک‌د دارد این ساختار معيوب است-وقتی نمی‌توانیم، راه‌حل‌های تخصصی برای این تولید کنیم، برخی از افراد در حوزه سیاست در این فضا سوءاستفاده می‌کنند، یعنی از بودن این مساله برای رسیدن به یک‌سری منافع سیاسی ممکن است سوءاستفاده شود. آن اتفاق جدی که باید بیفتد، این استست که بحث حکمرانی به‌عنوان

بحث تخصصی و مسائل آن به‌عنوان موضوعات کاملا تخصصی باید مطرح شود و تبدیل به منازعه سیاسی در کشور نشود. این اتفاق اگر بیفتد ما راحت‌تر با سرعت بیشتری شاید بتوانیم در مسائل مختلف به‌راه‌حل‌های مطلوب برسیم. طبیعتا پیامد مطلوب آن‌را هم که ببینیم قاعدتا افراد در راستای حل بیش از پیش و بهتر مساله همراه‌تر می‌شوند.

به‌نظر شما در کدام حوزه‌ها بیشتر نیازمند تحول ساختاری و در اولویت بالاتری هستیم؟

شاید اگر بخواهیم بگوییم در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، نظام محوری پیشرفت چیست، پاسخ آن تعلیم‌وتربیت باشد، یعنی اگر نظام توسعه‌غرب‌بیشتر مبتنی‌تر توسعه اقتصادی است، در تفکر اسلامی محصولی که ما دنبال آن هستیم بیشتر سیاست انسان است و در این راستا، طبیعتا برای اینکه به نقطه مطلوب برسیم تعلیم‌وتربیت نقش جدی ایفا می‌کند. تا آنجا که حوزه تعلیم‌وتربیت شاید پیشران خیلی از حوزه‌های دیگر هم باشد، یعنی آن چهار رکنی که اشاره کردم، مبنی بر اینکه باید پشتوانه فکری ایجاد شود؛ تئوری‌پردازی، نهادسازی، کادرسازی و شبکه‌سازی شود. سوال این است که چه کسی باید این کار را انجام دهد؟ پاسخش انسان است. پس اگر نتوانیم سرمایه انسانی مناسبی برای این چهار رکن ایجاد کنیم طبیعتا اهداف محقق نخواهد شد. پس تعلیم‌وتربیت نظام محوری است و تضمین موفقیت بلندمدت انقلاب اسلامی ما است. درمقابل شاید بتوان گفت اقتصاد حوزه‌ای است که در سال‌های اخیر به‌علت دشمنی دشمنان خارجی و سوءمدیریت‌هایی که در داخل کشور بوده ما را درگیر خود کرده، یعنی بیشتر به‌عنوان نیاز فوری مدنظر است. در این حوزه هم نیازمند تحول ساختاری در کشوریم؛ تحولی که بالاخره ارزش را به تولید بدهد و مصرف را در کشور مقید به شایستگی تولید کند، خلاصه اینکه کسی شایستگی مصرف دارد که شایستگی تولید دارد. اگر کسی زیاد مصرف می‌کند بدون اینکه تولید داشته باشد

اتفاقی است که منجر به پیامدهای مناسبی در حوزه عمل نمی‌شود، زیرا طبیعت دانش و تجربیات بشر این است که وقتی فکری تولید می‌شود به‌آورد عمل می‌رسد باید حتما از پیامدهای آن یادگرفت و آموخت. همان اصطلاحی که از آن به‌عنوان سیستم‌های یادگیرنده یا system learning یاد می‌شود. این ویژگی‌ای است که هر تمدنی می‌خواست ایجاد شود این نگاه وجود داشت که اول فکری تولید می‌شد، به دنیای عمل می‌رفت و آنجا به آزمون گذاشته می‌شد و از حاصلش آزمون بازخورد و یادگیری فکری گرفته می‌شد، یعنی آن طرح اولیه یک پله و درجه بلوغ می‌یافت. باید دقت کنیم و در نظر داشته باشیم که اگر این نگاه نباشد و به‌صورت آشناری به تحول بنگریم که در یک مرحله صفر تا ۱۰۰ فکر تولید و در مرحله بعد اجرا می‌شود، عموما به نتایج مثبتی منجر نخواهد شد. به‌عبارت دیگر، این معمولا نگاهی است که در مسائل پیچیده- که تحول یک جامعه هم قطعاً یک مساله فوق‌العاده پیچیده است- منجر به پیامدهای مثبتی نمی‌شود.

لایه‌لای بحث به تحول در ساختار به‌عنوان تحول مبنایی اشاره داشتید. برای دستیابی به چشم‌انداز مطلوب به چه زیرساخت و تحولی در چه ساختارهایی نیاز داریم؟

شاید بتوان روی چهار رکن اصلی تاکید کرد. آن ارکان شامل تئوری‌سازی یا نظریه‌پردازی است...

این نظریه‌پردازی مورد نظر شما به‌عنوان رکن اول، متفاوت از پشتوانه فکری است؟

نه، دقیقا همان است. رکن دیگر میحث کادرسازی، رکن سوم نهادسازی و رکن آخر شبکه‌سازی است. این چهار رکن اگر کنار هم درست شکل بگیرند و در قالب یک نظام منسجم با هم کار کنند و ورودی و خروجی به هم بدهند، آن اتفاق خوب

که در عالی‌ترین صورت شکل‌گیری تمدن است، قاعدتا محقق می‌شود. اما اگر یکی از آنان فقط کار کند، مثلا پشتوانه فکری داشته باشیم، ولی انسان‌ها و کادری که بتوانند آن پشتوانه فکری را خوب فهم کنند، محض شده باشند و نتوانند در عمل اجرا کنند نباشند، پشتوانه فکری هرچند خوب تولیدشده باشد در عمل محقق نمی‌شود. یا اگر نتوانیم شبکه‌سازی کرده و آحادی از نیروهای انقلاب اسلامی را در قالب یک شبکه منسجم به هم وصل کنیم، حتی اگر پشتوانه فکری و کادر هم داشته باشیم باز به نتیجه نمی‌رسیم، چون حرکت، حرکت جبهه‌ای است، یعنی یک جبهه باید با هم حرکت کنند که به آن نتیجه مطلوب برسند. اگر بخشی ناهماهنگ حرکت کند یا بخشی منقطع باشد و به‌جای یک شبکه منسجم جزایر منفک داشته باشیم باز به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم. نهایتا در بحث نهادسازی که به آن اشاره کردم، باید بتوانیم در حوزه‌های مختلف ساختارهای نهادی را اصلاح و ساختار نهادی‌ای ایجاد کنیم که بتواند ظرفیت‌اجرای نظریه مطلوب را داشته باشد. فرض کنید در حوزه آموزش و پرورش ساختاری در کشور داریم؛ وزارتخانه و نهادهای تعلیم‌وتربیت شکل گرفته است. آیا این نظام و ساختار نهادی می‌تواند طرح تحول آموزش و پرورش را اجرا کند؟ ممکن است این طرح، طرح مطلوبی باشد، اما این ساختار ظرفیت تحقق پشتوانه فکری یا طرح را ندارد. اگر ساختار ظرفیت را نداشته باشد مقاومت ایجاد می‌کند و قاعدتا نظریه مطلوب در دنیای عمل محقق نخواهد شد. اگر بشود این مدل چهار رکنی را -که می‌توان آن را ارکان اربعه تمدن‌سازی نهاد- درست شکل دهیم که قطعلا تلاش همگانی می‌طبد، چه در سطح خنجگانی و چه در سطح مردمی و عمومی، امید است این تحول را خوب محقق کنیم، به‌گونه‌ای که به نقطه مطلوب برسیم که همان تمدن‌سازی است.

به تحولات ساختاری اشاره داشتید و مراحل مختلف رسیدن به تمدن اسلامی و به‌ویژه مرحله دولت‌سازی و نیاز به تحولات ساختاری در آن. طی بیش از ۴۰ سال گذشته به‌هر حال ما دولت‌های مختلف با سلاقی سیاسی گوناگون را تجربه کرده‌ایم و مرور کارنامه همه آنها نشان می‌دهد که در ایده‌های حکمرانی دچار نقص‌هایی بوده‌اند. حتی این نقص‌ها را در مسئولان در جایگاه‌های مختلف اعم از نمایندگان مجلس و... نیز شاهد بوده‌ایم. به نظر خلأ و نقص در ارائه ایده حکمرانی به سد محکمی در برابر تحولات ساختاری تبدیل شده و حتی همین مساله تحولات ساختاری را الزامی کرده است. نظر شما در این خصوص چیست؟

موضوع دولت‌سازی کاملا تخصصی است و بیش از آنکه با جناح‌های سیاسی ارتباط داشته باشد، بستگی به ظرفیت فکری و نخبگی جامعه دارد. اگر این ظرفیت بالا باشد قاعدتا در جناح‌های مختلف هم بالاست و اگر پایین باشد در داخل جناح‌های مختلف

و نظام اقتصادی ما کاری می‌کند چنین فردی چاق‌تر شود، قطعاً این نظام معیوب و دچار فساد است. پس تحول ساختاری در اقتصاد نهایتا باید منجر به این شود کسی که شایستگی تولید را دارد، شایستگی مصرف هم داشته باشد و جلوی عکس این قضیه را هم بگیرد. در نظام بانکی قطعاً نیازمند تحولات و در نظام مالیاتی به‌شدت نیازمند بازنگری هستیم که این اصول مهم یک اقتصاد سالم را برای ما تضمین کند.

اشاره داشتید که تحول در آموزش و پرورش آنقدر اهمیت دارد که حتی می‌تواند پیشران همه تحولات خوانده شود. طی سال‌های اخیر پدیده رشد قارچ گونه مدارس غیرانتفاعی به‌صورتی است که به‌ظاهر این مدارس پیشران سطح برتر آموزش کشور شده‌اند و در حال حاضر ما با یک‌سری مدارس غیرانتفاعی درجه اول مواجهیم که در آنها آموزش‌های کیفی تری ارائه می‌شود و طبیعتا تبدیل به انحصار آموزش برای قشر و طبقه خاصی از جامعه شده‌اند. آیا این سبک و سیاق آموزش می‌تواند تحول مورد نظر را ایجاد کند یا تحول باید از سطح عام و همگانی آن آغاز شود؟

طی یک گفت‌وگو نمی‌توانیم برای تعلیم‌وتربیت نسخه بیچیم و الگویی قابل ارائه و بی‌نقص ارائه کنیم و در این زمینه نیازمند کار عمیق هستیم. ولی آنچه بدیهی است و اکنون می‌توان گفت این است که ما از لایه فلسفه تعلیم‌وتربیت نیازمند تغییر و تحول هستیم تا به سطوح بسیار پایین‌تر بیایمیم مثل اینکه چه کسی می‌تواند معلم مطلوب باشد، یعنی شایستگی‌های یک معلم مطلوب چیست، چه محتوایی و در چه قالبی باید تدریس شود، ساختار آموزش و پرورش ما باید چگونه باشد، آیا باید تنوع مدارس داشته باشیم یا در یک قالب همه مدارس باشند؟ همه اینها نیازمند یک نگاه نقادانه و محققانه وسیع است، لذا اگر بخواهیم در حوزه تعلیم‌وتربیت مداخله کنیم باید با تعمق و یادگیری حاصل از گذشته باشد. پدیده مدارس غیرانتفاعی که عمدتا منحصر به قشر متمول جامعه‌است، از ابعاد گوناگونی قابل‌بررسی است، یعنی وقتی در جایگاه یک دولت می‌نشینید دولت جواب می‌دهد که بودجه‌های من کم است و بار آموزش و پرورش افرادی که متمولند بر دوش من نباشد... وقتی از نگاه اولیای دانش‌آموزان نمی‌کنیم، می‌گویند سبک کیفی در خیلی از مدارس پایین است و مجبوریم در مدارس غیرانتفاعی هزینه کنیم تا سطح تعلیم‌وتربیت بالاتری داشته باشیم. مساله چندبعدی است، اما اگر از بد کاید نگاه کنیم قطعاً یکی از اهداف اصلی انقلاب اسلامی عدالت است. عدالت در حوزه‌های مختلف معنی دارد و در حوزه آموزشی هم می‌توانیم از عدالت آموزشی صحبت کنیم. حال اینکه چقدر مدارس غیرانتفاعی با عدالت آموزشی هماهنگی دارند، می‌تواند خود یک مساله باشد که قابل بررسی است. در نظام آموزش عالی که در سطح دانشگاه‌هاست ساختار برعکس است یعنی دانشگاه‌های دولتی سطح بالایی دارند و دانشگاه‌های غیرانتفاعی سطحی پایین‌تر، در صورتی که در آموزش و پرورش ما کاملا عکس این قضیه است. این الگو یا آن الگو درست است و اصلا باید تنوعی باشد یا همه مدارس یکسان سازی شوند؟ اینها سوالاتی است که جواب‌شان احتیاج به مطالعه و نگاه دقیق‌تری دارد. اما به‌طور کلی در لایه فلسفه تعلیم‌وتربیت یک نگاه جدی- که باید داشته باشیم- این است که اصولا امر تعلیم‌وتربیت رویه‌ای ساختارمند مانند کارخانه نیست، یعنی نمی‌توانیم بگوییم مانند کارخانه‌ای است که تولیدی تنوعی را خودروی با کیفیت را تعریف می‌کند و می‌گوید این خودرو باید از خط تولید بیرون بیاید. ما نمی‌توانیم تربیت انسان نگاه تولیدی داشته باشیم. به این معنا که از یک‌طرف ورودی دانش آموز می‌رود و از آن سو با این ویژگی‌ها بیرون می‌آید. چرا نمی‌توانیم این نگاه را داشته باشیم؟ چون انسان استعدادهای متفاوتی دارد و ظرفیت وجودی انسان‌ها متفاوت است. شاید در اینجا بیشتر بتوان تعلیم‌وتربیت را به فرآیند باغبانی تعبیر کرد. در این فرآیند گیاهان وقتی رشد می‌کنند همه مثل هم نیستند. بسته به فرصت‌ها و تهدیدهای محیطی ممکن است گیاه جهت خود را عوض کنند و به سمت نور بروند و همه زیا هستند با اینکه هیچ کدام مثل هم نیستند نهایتا هارمونی زیبایی را ایجاد می‌کنند و نظم الهی قشنگی را به‌تصویر می‌کشند. اگر نگاه ما به حوزه آموزش و پرورش نگاه تولیدی و استاندارد شد، طبیعی است استعدادکشی خواهیم کرد. اما اگر نگاه ما مبتنی بر کشف استعداد و رشد در آن زمینه‌ای که خداوند بالاخره در دنیای تکوین در بشر قرار داده باشد و چشم‌انداز به آنسو حرکت کند، احتمالا به آن حالت مطلوب می‌رسد. طبیعتا برای رسیدن به این نگاه هم نیازمند تحول ساختاری هم محتوایی و هم تحول در فلسفه تعلیم‌وتربیت هستیم.

یکی از بحث‌های مهمی که این روزها به نظر از ضروریات است و مطرح می‌شود بحث حکمرانی هوشمند است. شما در این حوزه هم دستی بر آتش داشتید و پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اید. به‌هر حال گستره فضای مجازی این روزها به‌گونه‌ای است که خواهی‌نخواهی روی سبک زندگی مان اثر گذار بوده است. چگونه می‌توان در مقابل دو نگاه طرفدار افراط و تفریط در این حوزه توازن برقرار کرد و یک حکمرانی هوشمند و سازگار با سبک زندگی اسلامی-ایرانی به وجود آورد؟
اصولا ما در حال حاضر با فناوری‌های مختلفی مواجهیم که شاید یکی از جدی‌ترین آنها فناوری‌های مرتبط با حوزه ICT و فضای مجازی است. مثال طور که اشاره داشتید به‌شدت روی سبک زندگی افراد تاثیر دارد، به‌عنوان مثال اگر تحقیق کنید یک دانش آموز که ۱۵ سال قبل ارتباطی با فضای مجازی نداشته باشد، بسیار کم بود، حتی شاید در روز زیر یک‌ربع وقت می‌گذاشت، اما در حال حاضر اگر آمار بگیرید و مطالعه کنید مشاهده خواهید کرد که این آمار بعضا به چهار یا پنج ساعت در روز هم می‌رسد. طبیعتا این امر در حوزه سسبک زندگی پیامدهایی به‌همراه دارد. ما متاسفانه برخوردمان با خیلی از فناوری‌ها اتفاقی بوده است، یعنی این فناوری ابتدا آمده، در بین مردم کاملا جای خود را باز کرده، سبک زندگی را تغییر داده، آسیب‌زا شده و بعد شروع کرده‌ایم که فکر کنیم چطور این آسیب‌ها را از بین ببریم! نگاهی پیشگیرانه به این حوزه نداشته‌ایم. طی یک تحقیق معروف بین‌المللی اثبات شده که هر یک دلاری که در پیشگیری خرج شود به اندازه هفت دلار در درمان اثربخشی دارد، به‌عبارتی ما مساله را خودمان برای خود سخت کرده‌ایم؛ فعلا نه سراغ مسائل نرفته‌ایم، منفعلانه بعد از آسیب سراغ آن رفته‌ایم. طبیعی است هم‌هزینه‌ها بالا رفته و هم درست کردن کار مشکل شده است. در حال حاضر در این موقعیت که هستیم یک‌سری فناوری‌ها از قبل بوده و باید تکلیف خود را به‌لحاظ الگوی استفاده از آن مشخص کنیم و یک‌سری فناوری‌ها در آینده ممکن است زیاد شود و با شیب زیادی در سبک زندگی ما تاثیر گذار باشد، مثلا صنعت نسل چهار (۴۰ Industry) یا مثل زنجیره بلوکی (Blockchain) این فناوری‌ها می‌مکن است آینده مناسبات انسانی را تکان دهند و جابه‌جا کنند. ما اگر الان فعلاانه به این موضوعات بپردازیم، قاعدتا می‌توانیم الگوی خود را در این مقوله‌ها داشته باشیم و حتی الگوی مان را برای سایر کشورها ترویج کنیم، اما اگر منفعلانه برخورد کنیم- مانند خیلی از اتفاقات گذشته- نهایتا مجبوریم فقط در فاز درمان وارد شویم که خیلی مواقع هم در فاز درمان مداخلات ما مداخلات بسیار موثری نخواهد بود.